

و تسمع منه و گفت من رای لنفسه فهمه فليس له في التواضع نصيب عارفان گفته اند که غیر سربنده حقیقت  
 تواضع را مگر نزد ملعان نورشاده در دل وی که نفس آن میگذارد و وزم میگرد و دور گذارش نفس صفا است  
 از حش کبیر و عجب پس نم میگردد نفس و منطبع و منقش میگردد و روی حق و محوی گردد و آثار وی می نشیند شورش  
 و عیار وی و خطا و فرور تباه علی انان در حضرت سید انبیا است صلی الله علیه و آله و سلم که در مرتبه اعلی از کمال بود  
 و با وجود آن تواضع میورزید و از تواضع اوست صلی الله علیه و آله و سلم که میگردانید او را پروردگار میان آنکه بنی  
 ملک باشد یا بنی عبد پس اختیار کرد که بنی عبد باشد پس حکم من تواضع مد فقه الله بر همه برگزید حق سبحانه و او را از  
 همه رفیع و عالی گردانید قدر او را و سید ولد آدم گردانید و گفت آنحضرت بناختن کنید و از حد در گذارید و شمارین خاک  
 گردن نصاری این میم را گفتند خداست با پسر خدا و من بنده خدایم پس گویند عبد الله در سوره و از ابی امامه آمده که گفت  
 بیرون آمد بر رسول خدا که گفته بر عضا و پس ایستادیم با برای وی و فرمودند تا ایستید چنانکه می ایستند اعمام  
 و تعظیم میکنند بعضی از ایشان بعضی را و فرمود من بنده ام بخورم چنانکه بخورد بنده وی نشینم چنانکه می نشیند بنده  
 و از تواضع و علم وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که زجر و قهر نیکو و خادم را و می گفت چرا و چنین کردی و چرا چنین  
 نکردی و نبود هیچ یکی مهربان تر از وی و با اهل و عیال و گفت عائشه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم کسی را هرگز بدست خود نگردید جادوی بسیل الله و انتقام کشید از برای نفس خود از هیچ یکی مگر از جهت دین خدا  
 و پرسیدند از عائشه رضی الله عنها چگونه بود سوگند اصلی الله علیه و آله و سلم چون خلوت میکرد در خانه گفت بود در آن  
 مردم بود و بسام و ضحاک و دیده نشد آنحضرت هرگز با کسی دراز کننده میان اصحاب و بنی خواند او را هیچ یکی از اصحاب  
 وی و اهل وی مگر آنکه می گفت بیک از حسن عشرت وی بود صلی الله علیه و آله و سلم که تالیف میکرد ایشان را و  
 تغیر نمیکرد و اگر ام میکرد کریم هر قوم را دوالی میکرد و ایند او را با ایشان و تفقد میکرد اصحاب خود را و میداد همه بمنشینان  
 خود را نصیب ایشان از التفات و عنایت و گمان نمیداد بمنشین وی که هیچ یکی بزرگتر است نزد آنحضرت از او  
 و هر که بمنشین میکرد با وی وی آمد نزد وی مصایرت میکرد با وی و برمی گشت از وی تا وی بر میگشت و اگر گونگی  
 میکرد یکی با وی نمی گردانید بسیار که خود را از وی مگر آنکه خود می میگردد و هر که میگرفت دست آنحضرت را میگذاشت  
 دست خود را بوی و نمی کشید تا آنکه وی نمیکشید دست را و حد میکرد و احتیاس میجو و از مردم بی آنکه بی بیاید از هیچ  
 تازه روی و خوشنوی خود را پر کرده بود مردم را بسط وی و خلق وی شده بود همه را بجای پدر گشته بودند همه نزدیک  
 در حق برابر بود همیشه تازه روی و خوش خلق نرم جانان بود در شمت خوی و سخت گو بلند آواز فاش و عجب گوی

به او شام خود را نزدی نگذاشتن

سراویل را اختلاف است و این قیم جوزی در کتاب آمدی گفته که ظاهراً است که خریدن برای پوشیدن بود و رعایت هم کرده است که آنحضرت سراویل پوشیده است و صحابه در زمان شریف باذن می پوشیده اند اما این سخن این قیم را تضعیف کرده اند و اما علم و در بعضی طرق با سنا و ضعیف آمده که ابو هریره سپید را آنحضرت که یارسول الله تو می پوشی سراویل از مو و نعم میوشم در سفر و در حضر و در شب در روز زیرا که من با موم بستری نمی بام ساتر ترا زین جامه چیزی این جهان طبرانی و عقیلی نیز این حدیث آنحضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از راهی پوشیده اگر بود بازار پارسین انراست که از خانه که میگرد و ظاهر است و آن چندان اعتبار بیان آمد و اگر در اول است بود پوشیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا اختلاف است بعضی جزم کرده اند که پوشیده و شمی شرح شاکفته که پوشیده و لیکن ترمذی آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی و ابی داؤد آورده و این سرور سراویل آورده بود و ابوعلی بنی عقیلی خود در سند ضعیف از ابو هریره آورده که گفت زادم روزی در بازار بار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خرسین سراویل را بچهاردهم و اهل سوق با وزانی بود که در یک شیدانان با پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی فرمودند کش و چرب بر کش پس آنروز آن گفته من هرگز از کسی نشنیده ام که در دادن شمش این کلمه بگوید پس ابو هریره گفت و ای بر تونی شناسی پیغمبر خود را پس آنروز نیز آن دست بنداخت میرخاست تا دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را از او بر کشید گفت این عادت ما هم است که بلوک و گندم یک بیستم در علم از جنس شمش است که بگرفته در خانه شد ابو هریره میگوید که خواستم سراویل از دست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگیرم و من بردارم آنرا و مود صانع استماع انرا و از آنجا برداشتن شماع خود که ضعیف باشد و نتواند برداشت پس طبری در او را برداش گفتم یارسول الله تو می پوشی سراویل از مو و نعم میوشم در سفر و حضر و در شب در روز زیرا که من با موم بستری نمی بام ساتر ترا زین جامه چیزی و این تبان و طبرانی و دارقطنی و عقیلی نیز این حدیث را آورده اند و لیکن با سنا و ضعیف مدار این حدیث بر یوسف بن زیاد اسطی است و می ضعیف است جدا بجمعه خریدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح و ثابت است و این قیم در کتاب هی النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفته که ظاهراً است که خریدن برای پوشیدن بود و روایت هم کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سراویل پوشیده و صحابه نیز در زمان شریف باذن می پوشیده و بخاری در صحیح خود در ترجمه آورده و گفت باب السراویل و لیکن حدیثی در باب پس می نی آورده زیرا که صحیح نشد بطریق و شرطی که تردوی معتبر بود آورده اند که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه در حدیثی که آورده اشید ساختند سراویل پوشیده بود و روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگیرید پوشیدن سراویلات از آنرا که سنا ساتر ترین ثبات شاست و محسن و محفوظ گردانیده آن ثامن خود ما چون بیرون آیند یعنی با ایشان مناسب دلائق تراست خصوصاً در بیرون آمدن از خانه گذا آورده بعضی المصنفین بحکم السراویل حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المؤمنین علی آورده رضی الله عنه این حدیث که گفت بود من نشسته تر در سوخته اصلی الله علیه و آله و سلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سعد بر خاری و لهد باوی مکانی پس بلغزید چهاره در نشیب زمین بیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی گفتند یارسول الله سراویل پوش است فرمود اللهم اغفر لمتهم و لات من امتی یا ایها الناس اتخذوا سراویلات فانها من استرنا بکم و خصوصاً بهمان تساهم رواه الترمذی و العسلی فی الصنفاء و ابن عدی فی اللادب و الدلیلی فی مسند الفردوس و گفته که این جوزی این حدیث را در موضوعات آورده و لیکن صواب کرده و حدیث ترمذی ثابت است بطریق متعدد استی و الله اعلم ۱۲ شرح سفر السعادت

آورده اند ولیکن با ساینده ضعیف و مدارای خردیش بر یوسف بن یاق و واسطی است و وی ضعیف است جدا و گفته اند که  
 میرالمومنین عثمان رضی الله عنه در آن روز که او را شهید ساختند بر او پل پوشیده بود و کلام در شرح سفر السعادت  
 درین باب یاد برین کرده شده است فلینظر ثم و در آمد بر آنحضرت مروی پس لرزیدن گفت از جمعیت وی صلی  
 علیه و آله و سلم فرمود آسان کن بر خود کار و بلرز من پادشاه نیم من سپر زنی ام از قریش که می خورد و قهر عایشی گو  
 قاق را که طعام فقرا و مساکین است و آمد آخسته به رازنی که در عقل وی قسور و نقصان بود و گفته در ابوی حاج  
 است فرمود بنشین بجهه کوچه مدینه که خوابی نمیشنیم من با تو و نغما کنه حاجت ترا پیش است آنحضرت با وی تا فارغ  
 نروان از حاجتی که داشت و در روایتی بخاری آمده است که اما مدینه می آمدند و دست آنحضرت را می گرفتند پس آن  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر جا که می آمدند و درینجا انوار بیالذات است و تواضع که زن مرد است نه حره و پسر و که  
 باشد و پسر جا که میخواست می برد اگر چه بیرون مدینه باشد و زیاده برین تواضع و تسبیح از کبر تصور نیست و سنگند  
 آنحضرت که میرفت با بویه مسکین و تواضع میبرد حاجت ایشانرا و بعد از آن بی الحسما و گفت خریدیم از آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم پیش از بعثت چیزی و باقیمانده را در آنچه بی زشمین پس عده کردم آنحضرت را که همین حالتم  
 و فراموش کردم و بعد از سه روز یاد آمد ناگاه می بینم که آنحضرت بهمانجا نشسته است فرمود در شفقت انداختی تو در آن  
 همین جا ام در بندت سه روز انتظار میبرم ترا راه ابو داؤد و درین نهایت تواضع و صبر و صدق عده است از  
 اسمعیل پسر علی بن ابی طالب نیز مثل این آمده است که فرمود حقیقتا آنکان صادق بود و مثل این از بعضی معبان  
 نبوی نیز وجود آمده چنانکه آمده است غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه سال تمام بود عده مروی  
 منظر نشسته ماند و آنرا و خضر علیه السلام بود و عادات بود که در آن مدینه ابهامی آوردند و ظروف و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم دست مبارک خود را در آب آوردند و می انداخت برای شفا بیماران و گاهی با دوا آب سرد می آوردند  
 و برای خاطر اینها دست می انداخت در حسن عشرت با ازواج مطهره بسیار رعایت میکرد و همراه ایشان متخفیت  
 و میگذاشت و خوران انصار را که بازی میکنند با عایشه و چون میخورد آب از ظرف می نهاد دهن شریف خود را در موضع  
 دهن عایشه و میگرفت استخوان از دست عایشه و میخورد ازها بجا که عایشه میخورد و حالا آنکه عایشه میخورد و میباید  
 بوی مسواک را نماند بدین عایشه می نهاد مسواک آورد دهن خود را میگرداند آنحضرت میگرفت آنرا از دهن مسواک  
 می نهاد و در دهن خویش و این غایت تواضع و نهایت محبت است بعایشه و درین دلیل است بهر که با آنرا بزرگان  
 تکیه میکرد و در کنار عایشه میوس میکرد و در او حالا آنکه صایم بود و میخورد او را لب حشبه و می نهاد عایشه رخسار بار و شفا

پی صلی الله علیه و آله وسلم روی رضی الله عنهما در آن ایام صغیره بود و یکبار آنحضرت با عائشه مساجت کرد  
 یعنی بلاغت کردند و با یکدیگر دیدند پس در گذشت عائشه از آن حضرت پیش وقتی دیگر از دیدن پیش گذشت آنحضرت  
 ز عائشه این وقتی بود که گوشت گرفته بود عائشه و ننداشده بود و گفت آنحضرت این مشی من از تو بود بل آن مشی  
 ز بود از من یکبار می آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه عائشه بود ام سلمه طعام فرستاد و عائشه دستهای کباب  
 طعام زد کاسه بشکست طعام بر زمین ریخت آنحضرت پارهای کاسه برچید و طعام برداشت در آن نهاد و قصه را  
 با بحاضران گفت غیرت کرد و او در شام و میانی نمود پس کاسه دست از خانه عائشه گرفت بروایتی طعامی نیز انداخت از  
 خانه وی برداشت و در کاسه نهاد و بخادم سپرد و گفت کاسه و آن کاسه طعام تاوان طعام و درین حدیث دلیلست بر عدم  
 مواخذه زنان غیرت زیرا که در آن حالت که عقل مجربست از جهت شدت غضب که اشارت کرده است اثر غیرت  
 و در حدیث آمده است که زن در حالت غیرت نمی شناسد اسفل و ادنی را از اعلاش یکبار می سوده رضی الله عنهما  
 شویبای آنحضرت فرستاد و گفت عائشه بسوده بخور ازین طعام وی خورد و گفت بخور و گزنی می الایم روی ابدان نمی خورد  
 پس بیاید عائشه روی سوده را طعام آنحضرت خنده کرد و بسوده گفت تو هم بیایای روی و پاپس بیاید سوده روی  
 عائشه را و خند کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اینچنین بود احوال آنحضرت با ازوان مطهره که مواخذه نمیکرد ایشان  
 بر غیرت و مزاج و معذور میداشت و چون اقامت میکرد برایشان میزان عمل دستور شریعت بر فوق و نری میکرد  
 و کسیکه تامل کند سیرت آنحضرت با اهل و عیال اصحاب و قرا و مساکین و ایتام و اراذل و اخیاف و زوار بداند که سیره  
 آنحضرت حدیث قلب و لینی جانب غایتی را که تصور نیست آن هیچ مخلوقی را و با جود آن شدید بود در حد و خدا و خداوند  
 و این مجدیک ممکن نیست رسیدن بدان با اخلاق و احوال آنحضرت همه سجزات و علامات بود بر نبوت وی که مثل آن از  
 هیچکس بود دنیا صلی الله علیه و آله وسلم بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با سبط و ملاطفت میکرد و در محبت  
 و محادست می نمود با اصحاب مزاج میکرد و ایشان و مقصود از آن بجوی و خشوعی بود و اگر مزاج هم میکرد مضمون کلام  
 حق بودی و ملاعبت میکرد با صبیان و می نشاند اطفال را در کنار و اجابت میکرد و دعوت حروجه و دامسکین با  
 و عیادت میکرد و بیمار را در اقصی مدینه و نهی از ملاعبت و مزاج که در بعضی احادیث واقع شده معمول بر کثرت  
 و افراط در آنست که شغل از ذکر خدا و تفکر در مهات دین گردد و آنچه سالم باشد از آن مباح است و اگر مقصود  
 از آن تطیب نفس و تالیف قلب باشد چنانکه فعل آنحضرت بود و مستحب خواهد بود بحقیقت اگر نمی بود تو واضح و موافق  
 آنحضرت با خلق و با سبط می با ایشان کرامت بر آن میبود که مجالست و تکلم کردی با وی و بایستادی در

حضرت می زجهت غایت جلالت مهابت و سطوت عظمت و بی صلی الله علیه و آله و سلم گفته اند حکمت منور است  
 آنحضرت بعد از ادای سنت فجر حدیث میکرد با عائشه اگر بیدار میبود والا اضطجاع میکرد بر زمین پس بیرون میرفت  
 بعد از آن بسوی نماز آن بود که اگر بیرون آمدن بر آن حالت که از ابتدای قیام شب تلاوت قرآن ذکر جمیع تائید  
 حاصل میشد حضرت در اوقات و اسرار در قریب مدتی در مناجات و سماع کلام حضرت جبار و غیر آن از اوصاف  
 و احوال که اکلیل است زبان عالی از وصف سال شمره از آن منظر است نمیداشت و طاقت نمی آورد هیچ بشری  
 که ملاقات و مباشرت نماید و او را صحبت میکرد آنحضرت با عائشه رضی الله عنها و اضطجاع میکرد بر زمین تا حاصل  
 شود او را موافقت با عائشه و مباشرت با اصل خلقت که ارض است و سفلی است که فرود آرد از علوان مقام  
 که در می بود بعد از آن بیرون می آمد بسوی ایشان نبود این گمراه جهت رفیق و مهربانی با ایشان کان بالیونین  
 رحیم این نکته است که تفکر کرده است در مواهب لینه از این حاج در مدخل گفت بنده مسکین شکره الله علی الخلق  
 الحق و الباقین که اینحال تخصیص با مقام ندارد بلکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در اعلی علیین مقام قرب و  
 تکلیف بود و در باطن تابع کی از خلایق تعلق و اتصال نداشت بکلم الهی تعالی که دعوت و ابلاغ احکام مأمور و حکم  
 و شفقت که بر خلق خدا داشت از نوع مقام احدیت تخصیص بشریت نزول فرموده و با ایشان مباشرت فرمود  
 بمصدق الم تشریح لک صدر ک فتی و کشادی در سینه مبارک می یلغ فرموده بودند که حضورش را بیا دعوت خلق  
 و بر وجه کان باین جمع می نمود و وقت سجود و قیام بیل وقتی مخصوص است از اوقات شریف می این مقام بر وجه کمال  
 و تمام مخصوص بحضرت سید الانام علیه أفضل الصلوة والسلام و غیر او را و لیا کریم بر قدریت آنحضرت لغیب  
 از آن حاصلست بود مزاج و ملاعبت آنحضرت را بر کات آثار خارج از عدد و احصا تا نوبت بجد و اختیار کی رسید  
 کجاری نوبت نام سله که در می آنحضرت بود و آنحضرت در آمد و آنحضرت در غسل خود بود پس پیش آید آید او در روی زینب بطریق  
 مزاج و پیدا شد از برکت آن حسن جمال در رو که گم گز متغیر نشد و ثابت بود آبروی شباب و رونق آن تا آنکه عجز گیر بود  
 محمود بن الریح که از صفات صحاب است در وقتی که چنانچه بود آنحضرت با خانای ایشان آمد و در خانه ایشان چاهی بود  
 آنحضرت از روی که آب داشت بنجد و بطریق مزاج آب همین آید و محمود در پس از برکت آن را حافظه حاصل شد که آن حصرا  
 یاد داشت بهین جوار از صحابه شمرند و حدیث او مذکور است در بکار و یکی از حکایات شرح و مباسط می صلی الله علیه و آله  
 و سلم است که مردمی بودند از اهل مدینه زاهرام که گاهی بدیدی آوردند و چیز تازه بادی که خوش می آمد آنحضرت را و آنحضرت در وقت  
 و در آن اناشیا شهر از جامه مانند آن بوی آید و دست میداشت او را میفرمود زاهرام و ساکت است شاهی او نیز در وقت آنحضرت

فایده  
مفید

و حکم

روزی جانب بازار پس یافت زاهرا در بازار ایستاده دید پس آنحضرت از جانب پشت وی آمده و دست بکمر  
پیرشمالش نهاده او را بخود کشید و در کنار گرفت پس چسپانید سینه مبارک خود را به پشت او و او نمی بیند آنحضرت را  
گفت بگذار کیست این چون شناخت که آنحضرت است چسپانیدن گرفت پشت خود را بسینه آنحضرت و نمی خواند  
که جدا شود پس گفت آنحضرت کیست که این غلام را بخود هر گشت یار رسول مد اکنون می یابی تو مرا کاسد و کم بهانه  
ولیکن تو نزد خدا کاسد نیستی گران بهای و از جمله تواضع آنحضرت است که هر گز طعامی را عیب نمیکرد اگر خواست  
می آمد میخورد و الای گذاشت و نمی گفت که این طعام بد است شورت ترش است کم نمک است غلیظ است  
و رقیق است در اینجا معلوم می شود که عیب کردن طعام خطاست و خلاف اتباع است و بعضی گفته اند که اگر گران  
از روی صنعت کنند و گویند که بد بچخته است و مال ضائع کرده است رواست اما درین نیز شکست خاطر ضائع است  
اگر کند بهتر از رعایت تواضع و حسن خلق آنحضرت آن بود که دنیا که شایع است امانت و تحقیر و ذم آن بر زبانها  
میفرمود که دشنام نکنید دنیا را که خوشتر مرگبی است مومن با میرساند بخیر و نجات میدهد از شر فائده و همچنین نبی  
میکرد از سب هر و حدیث قدسی آمده که لا تسبوا الله هر فانا لله هر و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم درود بیان  
نبود چنانکه ملوک و بیاوران از او میباید در آمدن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موقوفی آن بود که کسی در خلوت  
براهن عیال می در آمد و مانع از شغل نیاید و از تواضع آنحضرت بود که فرمود لا تفضلونی علی یونس بن متهی لای غیره  
علی موسی امثال آن قول می ناسید و ولد آدم و مانند آن برای بیان واقع و حدیث نبوت و افعال مربر و دیگر است  
عز وجل بعضی گفته اند که درود این احادیث پیش از ثبوت فضل است مبرس از انبیا و رسل نزول می بدان و تحقیق  
این بحث در مجلس باید انشا را الله تعالی و از تواضع آنحضرت آن بود که بیادرت به سلام میکرد برای هر که می  
بر روی و در سلام میگفت بروی و در اینجا بشارت است مرز و در قبر شریف او را که چون آنحضرت را بیعت خفت درین بشارت  
تصفت است نخست زائر را که می در آمد بروی به سلام مشرف می سازد و بعد از سلام وی بر آنحضرت بجا سلام  
از آن جانب نیز مشرف میگردد و بعضی از مقربان در گاه باشند که بسامع سلام بجا سمع بطریق کرامت نیز  
مشرف شده باشند آنحضرت رحمت است بامت و رحیات و بعد از وفات و صل در جود و سخاوت صلی  
علیه و آله و سلم جود و سخاوت هر دو یک معنی است قال فی القاموس الجود السخا و السخا الجود و در سراج  
جود و سخا هر دو معنی جو اندر می گفته و گفته اند که سخا صفت عزیزیت در مقابله وی شحست و شمع از او از نفس است  
که از منی است و بالطبع مسک است شمع از آدمی عجب نبود زیرا که جلی است و اطلاق نمی بر پروردگار تعالی جاری

نبود چه آنجا خریزه نبود متقابل بود و نخل آید وجود نخل راه می یابد بیان اکتساب بطریق عادت پس هر سخنی  
 جواد است و هر جواد سخنی نه و حقیقت جواد آنست که بیغرض و بیحیص باشد و آن صفت حق سبحانه تعالی است که بی  
 غرض و عوض تمامه نعم ظاهر و باطن و کمالات حسی و عقلی ابر خلاق افاضه نموده است بعد از وی تعالی اجدد الابدین  
 رسول است صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وی علی است وی که نشر علم وین گفتند چنانکه در حدیث آمده است که  
 الله وجود خود را نام انا وجود نبی آدم و وجود هم من بعد رجل علم علی فشر المحدث و قاضی عیاض باکی رحمه الله علیه  
 درین عنوان کرم و ساحت را زیاده کرده و گفته که جود و کرم و سخا و سماعت معانی اینها متقارب اند و فرق کرده اند  
 و گردانیده اند کرم را معنی انفاق لطیف نفس چیرگی که عظیم است قدر وی شرف می نام نهاده اند از آن جهت  
 و نیز معنی آزاد مردی و این ضد ذالت است بنون و ذال بجهت فی الصراح ذالت و رویا به شدن نذل و نذیل لغت  
 قیامه القاموس النذل و النذیل الخیس من الناس المختصر فی جمیع احوال و گفت که ساحت تجانی از چیرگی استحق  
 است از آن جهت که در لطیف نفس این ضد شکاس است بشین معوجه و سین مصلح معنی دشوار خوی رجل شکس کبیر  
 بسکون کاف الصعب الخلق و قوم شکس بضم و سکون جمع مثل رجل صدق و قوم صدق که اقال لشعنی و  
 گفت سخا و سهولت انفاق و تجنب اکتساب چیرگی که محمودیت و هو الوجود و ضد التقییر معنی ضیق در نفقه فی الصراح  
 تقییر نفقه بر عیال تنگ داشتن گفت قاضی عیاض رحمه الله علیه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همسری  
 و برابری کرده نمی شد با وی درین اخلاق و این صفات وصف کرده است و راهر که شناخته است او را صلی الله  
 علیه و آله و سلم استی و در حدیث بخاری و مسلم از انس آمده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الحسن  
 و اشجع الناس و اجدد الناس و سبب این آنست که نفس می شرف نفوس مزاج او اعدل از هر چه بود و هر چه چنین باشد  
 فعل می احسن فعال باشد و شکل می طبع اشکال و خلق او احسن اخلاق و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 جامع جمیع کمالات جسمی روحی و عاوی خوبی صورت و سیرت بود اگر کم و اسخی و اجدد الناس و گفته اند که چرا  
 چنین نبود که وی مستغنی است از فانیات بایقیات صحاحات و مجرد است از ماسوی الله و کفنی است بوسی تعالی صلی  
 علیه و آله و سلم و در احادیث صحیح آمده است که سوال کرده نشد و درخواست نشد از رسول خدا چیرگی هرگز که گفته باشد  
 در برابر آن لایعنی هر کس هر چه از وی خواستی اجابت کردی و بدادی و قال لغزوق فی نفقه صلی الله علیه و آله و سلم  
 شعر ما قال لا قط الا فی شهده بدلوله انشد کانت لاره نعم ترجمه این بیت آنست که شاعری کرده و حیث که  
 آنرا در صحیح ظالمی گفته که نه مستحق این وصف است خداوند عز و جلت لا یزبان مبارکش هرگز مگر با شهدان

لا اله الا الله و اگر فرضاً چیزی حاضر نبودی سکون کردی و بقول معروف و بجزئی سائل کردی و احتذار نمودی اما بصیح گفتی بنیدیم و نیز گفته اند که تکلم بلا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحکمت منع از خطا نبود و لازم نمی آید که بقصد احتذار نیز گفتی لهذا در احتذار آنچه که بحضرت آمد و طلب ساری نمودند مابادی بفرار فرمود لاجدما احکم علیه و با وجود آن گفته اند که فرق ظاهر است میان لاجدما احکم و لا احکم و اگر چه در باب اشیرین که سوال محل آن کرده اند لا احکم نیز فرمود بلکه در بعضی روایات قسم نیز یاد کرده و فرمود و الله لا احکم خصوصاً اقسام مقتضای آن کرده باشد که نبود و ساکنان نیز میدانشند که نیست با وجود آن برام نمودند و گستاخی کردند تا ناکید کرد برای قطع طمع ایشان پس اینصورت مستثنی و مخصوص باشد از عموم حدیث کذا قال فی اللواهب الحدیث گفت بنده مسکین ثقیبہ اسدی مقام الصدق و الیقین جواب آنست که گفته شود مراد بعدم همان کلمه لایر زبان شریف نفی نخل و خست است از ساحت عزت حال وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه بخلا و وضعفا کنند و این جهانت کنایت است از غیبت نه جریان این کلمه بر لسان شریف بفرموی گیر و تیر آنچه آمده که هر کسی هر چیزی می طلبید و ادوی او از اثبات وجود است که حقیقت معنی آن اخطار مابینی آنکه معنی است و بسا بودی که آنحضرت صلوات وقت باصلی سئولان نادان یدری چنانکه عمل حکومت بطلب ادوی تا در انتظام تمام مسلمانان مصلح حال آن شخص خلل آید نیاید و گاهی منع کردی تا آن شخص محیط طمع و سوال و طمع حرص نیند و باین زبان گفتند اگر چه چنانکه حکیم بن حرام که مقبول نگاه و همیشه نهاده خدیجه کبری بود چیزی طلبید نموند و فرمود من نمی دانم اما اگر او که اهتبی با آن همراه خواهد بود نصیحت کرد او را که تا توانی سوال کن از آنکه چکس گویند که بعد از آن حال حکیم بجای سید اگر تا زیاده دست می ریزین اما و کبسی گفتی که برادر و بده همچنین بود رضی الله عنه طلب علی کرد فرمود یا ابا ذر و خصوصاً پس عمل کن سوال کن از چکس چیز بر او نه تا زیاده خود را اگر افتد بر زمین بود و از زنا و صحابه و کبری ایشان بود و بنده بی او حرام است اگر چه بعد از ادای زکوة باشد و چنانکه در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت چیزی برای جماع عطا میفرمود عمر بن الخطاب رضی الله عنه برای شخصی که بر حال استحقاق وی مطلع بود چیزی اتماس کرد و گفت هم مومن فیما علم یارسول الله سه بار اتماس کرد پس آنحضرت فرمود بسا کس که مرنج دست میدارم او را بنیدیم صلح حال می آن می بینم دوبار خود را در برابر قول عمر رضی الله عنه گفت هم مومن فرمودند و مسلم سوگند چون برام از حد گذشت این فرمودند و اینجا تعلق با خلاق الهی است تعالی و تقدس کند را دست نیدار و از مقام و نیایش بنیدیم دیگر بر امید هر دو دست نیدار و نعم احتمال دارد که درین معاد لفظ لایر زبان حضرتش

بنا



تیره فتره باشد و بوجه دیگر در می گذز اینده باشد اما نظر بر حسن باید بر گماشت اعتبار لفظ سهل است و الله اعلم و با لفظ  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سائل از ذکر بوی و اگر چیزی نبودی فرمودی قرض کن بر ما و چون پیامدار این  
 او را خواهم کرد یکباری سائلی آمده بود فرمود نیست نزد من چیزی برود قرض کن عمر بن الخطاب گفت رضی الله عنه  
 یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خدا تعالی چیزی را که در قدرت تو نیست پس ناخوش آمد آنحضرت را این سخن از  
 عمر پس گفت مردی از انصار یا رسول الله صلبه دسترس از خداوند عرش این قسم کرد آنحضرت و یا فتره شد و در  
 مبارک وی تا زنگی و خوشحالی و فرمود بهین هم کرده شده ام من ترمذی روایت کرده است که آورده شد نزد آنحضرت  
 نود هزار درهم پس نهاده شد بر حصیری پس قسمت کرد همه را و ذکر و هیچ سائلی را تا فسخ شدن آن در صحیح بخاری  
 از حدیث انس آمده که آورده شد نزد آنحضرت مالی از بحرین فرمود بریزید آنرا در مسجد پس بیرون آمد بسوی مسجد  
 و نگاه کرد جانب آن و چون برگشت از نماز آمد و نشست بر آن مال و ندید هیچکس را مگر آنکه داد بوی از آن مال آمد  
 عباس بن المطلب رضی الله عنه و گفت بده مرا پارسی که من فدیة داده ام نفس خود را و عقیل  
 را پس بخت در جهانه او چندان که نتوانست برداشت گفت یا رسول الله بفرما کسی را که بر دار آنرا برای من  
 فرود لایا عم هر چه خود توانی برداشت بر دار و این سکه قطع ماده طمع عباس و تهدیب و تادیب بود پس برداشت  
 عباس بخودش خورد و آن شد و آنحضرت می نگریست بسوی وی تعجب میکرد از حرصی پس رخسار آنحضرت در آن  
 نماید که درم و در روایت ابن ابی شیبه آمده است که مال صد هزار درهم بود فرستاده بود آنرا عیسی بن خضری از  
 خراج بحرین آن اولی بود که آورده شده بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ظهور اشرف و فتح باب کعبه  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز چنین زیاده از حد حصرو قیاس بود و هر کدام از اعراب صد صد شتر و هزار  
 هزار گوسفند داد و بیشتر عطاران در آن روز برای مولفه القلوب بود که ضعیف الایمان بودند خواست که بدو دنیا و دنیا دار  
 ثابت دارد و صفوان بن امیه هم ازین قبیل وی داد و صد گوسفند داد و باز دیگر صد داد و باز صد دیگر داد از مغاری  
 و اقدسی نقل کرده اند که بصفوان در آن روز وادی داد و پرازشتر و گوسفند پس گفت صفوان گواهی میدهم که چون مردی  
 نمی کند این عطاگر نفس نبی پس فکر و باین عطاور و کفر را که در وی بود و ابو سفیان بن حرب پس آن وی نیز از  
 جمله مایه القلوب بودند پس آن را ابو سفیان گفت یا رسول الله در زماندارترین قبیله توی بنی نضیل با هم عطا کن  
 بسم کرد پس بلال از فرمود ما چهل و قیه تیره و صد شترش بداد ابو سفیان گفت نصیب پس من نیز به هم بده و نیز  
 نام پس بنی سفیان است برادر معاویه بن سعد بن ابان نام کرده بودند تا صد شتر و چهل و قیه دیگر داد و گفت

بخش سپرد و دیگر که مساوی است هم به صد شتر و چهل اوقیه دیگر فرمود ابو سبیان گفت پروردگارا در من فدایی تو باد بخدا  
 سوگند که تو که می هم در زمان جنگ هم در زمان آشتی خدا تعالی ترا جزای خیر داد و این اخبار در فتح هوازن و مدینه  
 که بعد از فتح مکه شد نیز باید اگر چه که نمایم که رفت هوا مسکنا که بر تقصیر در کرد و آنحضرت بر هوازن بندهیان  
 ایشان از کشتن هزار کس و دزد و مجموع خاتم اینغزوه از آدیبان شش هزار کس دزد و از شتر مانند بست چهار هزار  
 و از غنم مانند چهل هزار و از نقره چهار هزار اوقیه و اوقیه وزن چهل درم است و صاحب او هم گفته که حساب کرده شد  
 آنچه داد آنحضرت در ایام حنین پس رسید به پانصد هزار گوسفند بنده مسکین شته است علی طریق الحق و البیقین که بود  
 آنحضرت بیرون از حد حصر و اندازه بود و منحصر نیست درین آنچه موجود بود این بود اگر صد هزار و در صد هزار مانند این  
 بودی نیز همین حکم داشت شعر خان من جودک الدنیا و ضرر تمامه و من علومک علم اللوح و العلم و در تحقیق صفت  
 سخا و کم وجود و عطا را بالفعل شرط نیست آن صفت ذاتی نفسی است و ظهور اثر آن دیگر است و با لجا هر چه بیشتر  
 آمدی بدادی و چنان بدادی که از فقر نیستی رسیدی و نماندیشیدی عیبت هر چه آمدی بدست بدادی تو پیش  
 ازین بداین جود انگس است کس از فقر عاریست و چون محتاجی را بدیدی طعام و شراب خود با وجود احتیاج برده  
 ایثار کردی و در عطا و تصدق تنوع نمودی گاهی به فرمودی از حق و دینی که بر کسی داشتی ابر او زده کردی گاهی صدقه  
 دادی و گاهی به بر کردی گاهی کالا بخردی و تمنی با او کردی باز کالا را با صاحب کالا بخشیدی و گاهی قرض گرفتی و باز  
 از مبلغ او کردی و گاهی کالای بخردی و زیاده از من بدادی و گاهی به قبول کردی و انصاف آن انعام فرمودی  
 زنی طبعی از رطب که بروی خیار با نرم پشم وار که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دست میداشت آنرا آورد پس  
 حلای و طلای از بحرین آمده بود دست پر کرد و بان زن او و بهر نوع که ممکن است از انواع واقسام خیرات و عطیات  
 کردی و بخش فرزند گانی فقیرانه کردی و یکماه دو ماه گذشتی که آتش از خانه شریف میفرودفتندی و بسا که بر طبق مبارک  
 سنگ لستی بازگر سنگی و تو آنحضرت نه بهمت نگی اضطراب نیستی بود بلکه سبب زهد و جود و سخاوت بود و گاهی برای  
 زنان فقیر کساله میساختی اما برای خود چیزی فرو نگذاشتی و بود آنحضرت جود بنی آدم علی الاطلاق چنانکه بود  
 افضل و اعلم و اشجع و اکمل ایشان در جمیع اوصاف و اخلاق و بود جود و بخش انواع از بخل علم و مال و نفس و طهارت  
 دین هدایت عباد صلی الله علیه و آله وسلم و جزاه عفا افضل از جزی نبیا علیهم السلام در شجاعت و قوت  
 و شدت روز بازوی آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قد حسنه فی الصراح شجاعت پردلی و دلبری نمودن در  
 محاف و فی الشفا شجاعت فضل قوت غضب و انقیاد او در عقل او فی العاموس الشجاع بیخ شین و ضم با و

کافیه در بیان اخلاق و صفات

در بیان اخلاق و صفات

الشمس القلبي

الشدید القلب عند البأس و حال این صفت در آنحضرت بجز کمال صفت سخاوت بودند و بسا که در مواضع  
 صعبه و مواضع شدید و لاوران در دلیران هم میگردید و آنحضرت ثابت و قائم می بود و از جانبیرت بلکه پیش  
 میرفت و پس نمی آمد و در روز خیمین صحابه را بجهت تیربارانی که فاریک نوع جولانی و فراری تزلزل می و تزلزل می  
 یافته بود و قرآن حضرت که از دنیا بخیمید و بر غلبه سوار بود و ابو سعید بن الحارث بن عبد المطلب الحجام است و را  
 گرفتار ایستاده بود آنحضرت میخواست که تبار و پس دو آندانه است و نصرت خواست از خدا ایستاد از خاک بر گرفت  
 و بطرف دشمنان انداخت و میچسبید تا از خاک که چشم از آن خاک بر نشد و گفت انا البقی لا کذب انا بن عبد  
 و دیده نشد و در آن روز میچسبید تر از آنحضرت و آمده است که چون آقاوند مسلمانان کافران در یکدیگر مسلمانان  
 ایستادند آنحضرت بتاقت و ابو سعید بن الحارث گرفته بود رکاب مبارک را در پایش آورد و در انحصار گرد  
 آمدند مسلمانان نصرت یافتند و تمام قصد در مجلس فکور گرد و افشار الله تعالی و گفته است این عمر رضی الله عنهما  
 فریدم هیچکس را مردانه تر و دیر تر و سختی تر و راضی تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفته است ای ابو سعید علی رضی  
 الله عنه بویم با چون گرم میشد تپش جنگ و سرخ میشد و دید کنایه است از سختی جنگ شدت یاس بنیاه می جسم  
 با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی بود هیچ کس که نزدیکتر دشمنان از آنحضرت بودی بود آنحضرت سخت  
 ترین دم و در جنگ گفته اند که شجاع کسی ای شمرند که نزدیک با آنحضرت می بود از جهت قرب عهد و بوی و گفته است  
 بن حسین پیش نیاید آنحضرت هیچ لشکری بزرگ را نگرند که بود وی صلی الله علیه و آله و سلم از دل کسی که زور بران لشکر  
 حکایت یک شبی در مدینه فریادی برخاست و غوغای شد و ترسی اهیافت مگر دردی یاد دشمنی در آنروز  
 نتاب آنحضرت بیشتر از همه برخاست و شمشیری در گهون حمل کرد و اسب ابوطالب را که بطی السیر و تنگ گام بود  
 سوار شد و به سمت آذانی که آمده بود برفت و وقت برگشتن مردم را دریافت که بر آمده اند و میروند و فرمود برگردید  
 بپوش قصه نیست و آن اسب ابی بلبل که بغایت محکم گام بود در زیر آنحضرت چنان تیر گام شد که هیچ اسبی نمی سیر  
 و از بری با وی نمی توانست کرد و این از معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در حقیقت هرگز او صلی الله علیه  
 و آله و سلم قوت نداشت و در فرایند هر چه بدست و ضعیف نامراد و ناتوان بود و چنان قوی و توانا و کاسک که بود که  
 هیچکس بوسی نرسد و برابر نمی تواند کرد و طبعیت تو را دل ده و دلیری چون در رو بخویش خیان شیری بین سحر  
 و من بجز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انچه است در قوت نرسد باز و سختی چنان بود  
 که گشتی گیران عالم با وی پس نمی آند و محمد بن اسحاق در کتاب خود آورده که در کابری بود که نام شد و

کسی نیافت آنچه نافوس آید و اگر با بدی بایست گفت و مضطرب می شد بگفتن بطریق کنایه می گفت پس  
 بیرون رفت آن مرد فرمود اگر گویند با نکرده که بشود این را و در روایتی آمده گشته اینجامه را و میند از و از پر پوشیده  
 نماید که این غیر واجب و ارام خواهد بود و در اباحت صفات نیز روایات هست در روایت که بود آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم در جای چنانکه ثابت می ماند بصروی در روی کسی اگر می رسد بوی از کسی آنچه کرده آید و در آن می گفت  
 چیست حال کسی که میگوید چنین یا میکند چنین بلکه می گفت چیست حال تو ای که میکنی چنین یا می گویند چنین  
 و نهی میکرد از آن و نام نمی برد فاعل و قائل از او درین عبارت کلمه ای حکم و قاعده تیز مفهوم می شد و در صحیح از  
 رضی الله عنهما آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاحش و مستحش و نه او از بلند کننده و در بار اطلاق  
 و جز آنید او بدی را به بدی ولیکن عفو میکرد و در دیگر روایند حکایت کرده شده است مثل اینکه سلام از تو بریت  
 عبد الله بن سلام و عبد الرحمن بن عمرو بن العاص و **وصل** در بیان شفقت و رحمت و می حاصل  
 علیه و آله و سلم گفت پروردگار تعالی و تقدس ما و ارسلناک الیهم لعلهم یحکمون لعلهم یحکمون لعلهم یحکمون لعلهم یحکمون  
 انفسکم عزیز علیما غنم و لیس علیکم بالمرینین روف رحیم شفقت مهربانی و در شوق و مشوق اشتاق ترسیدن  
 و در شفقت تیز بین حسی است که مشوق بر کسی می ترسد که ضرری باگوش رسد و لهذا تعریف کرده اند او را **مهر**  
 ناصح بر صلاح نصیح در اوقات شد رحمت و هرق آن فی الصراح رحمت بخشودن مهربانی کردن در اوقات  
 سخت بخشودن و مهربان شدن و از جمله شفقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر امت تخفیف و تسهیل است  
 بر ایشان شرایع و احکام و ترک او بعضی افعال از جهت ترس آنکه بسا و از فرض گردد بر امت چنانکه ترک امر  
 بمسواک برای هر نماز در ترک تاخیر عشاء و نهی از صوم و حلال دانستن در خواستن از حتمالی که بگردانند و در این  
 برحمت و قربت و طهارت گاهی بشنید آنحضرت گریه کودکی را در نماز با جماعت می بود و در وی در نماز پس یکبارگی  
 نماز تا آورفته بگذارد و میفرمود باید که نرساند از هیچ یکی از نماز هیچ یکی که کرده باشد زیرا که من دوست میدارم  
 که بیرون می آیم بسوی شما صاف و پاک سینه و چون کذب کرد غیر حضرت را و درش ملاصقه گذارند اینند و در  
 در آنند چه مثل گفت خدا تعالی امر کرده است فرشته را که موکل است بر جبال و کوهها همه در دست تصرف سلطان  
 اوست که هر چه بود فرماید آن کن پس گفت بلکه جبال بفرماید یا محمد هر چه بخواهی اگر خواهی بر هر چه خواهی بفرماید  
 و خشمین نام هر دو کرده است که در میان آن آبادان است گفت آنحضرت بخواهم که پلاک شوند آید میدارم  
 که بیرون آرد حق تعالی از اصلاب ایشان کسی که عبادت کند خدا را و شریک نگرداند بوی چیزی از این تصرف

وصل در بیان شفقت و رحمت و رحمت

را قصه درازست که مذکورست در مسال دوم از بهشت و نیز روایتی است که جبرئیل علیه السلام گفت مر سبیر را  
صلی الله علیه و آله وسلم که خدا تعالی امر کرده است آسمان و زمین و کوهها را که اطاعت کنند ترا و هر چه فرمائی  
آن کنند و پاک کنند دشمنان ترا فرمود و دست میدارد که صبر کنم و تاخیر کنم از امت خود عذاب اشاید که بنشینم  
حتی تا ایستادن بر او رجوع در جهت کند بر ایشان گفت عائشه رضی الله عنها میگوید که دانیده نشد و بعد از صلای الله  
علیه و آله وسلم بیان دادم که چگونه اختیار کرد آسمان تر از آن امر این قول امعانی و تاویلات است بسیار عاقله و اقرب  
که مراد آسمان تر برای امت است گفت این سوره رضی الله عنه که آنحضرت تعهد میکرد و تیار میداشتند برای دیگر  
موعظه یعنی نگاه گاه میکردند آنم از جهت خوف ملائکه و پند آمدن زنان و صمل در خلق آنحضرت صلی الله علیه  
و آله وسلم و در وفاد حسن عهد و صلح و عهد تیار داشتن تازه کردن عهد رویت از انس که بود آنحضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم چون آورده می شد نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم پیچ فرمود این با برید نزد فلان زن گدوی دوست  
خدیجه بود رضی الله عنها و روایت از عائشه که میگفت شک نبردم بر چیزی نهانگذاشتم که خودم به جهت بسیار یاد کرد  
مردا و اگر شاقی فرج کرده میشد میفرستادی سوی زنانی که دوست خدیجه بودند و مراد بر آنحضرت زنی پیش از آن  
و سبک مدعی نبود آنحضرت بجهت او و پرستشهای خوب کرده از وی چون رفت آن زن فرمود این زنیت گری آمد مرا  
در زمان خدیجه فرمود حسن عهد من لایمان و صلح میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ذوی الارحام را بی آنکه  
و اختیار کند و ترجیح کند ایشان را بر کسی که فاضلتر باشد از ایشان فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اهل ابوظحان  
نیستند مراد دستان و در بعضی طرق آمده است که نیت دوستان من خود خدا و صالحان از مومنان بزرگان ایشان را  
رحم است که نرمی کنم آنرا بری آن یعنی بقدری احسان می کنم با ایشان چنانکه آبی می باشد بر روی کسی گفته اند او  
بآل ابوظحان بن ابی العاص است و حال این جماعه معلوم است وی گرفت آنحضرت امام بنت زینب را و چون  
بر او پیش مبارک خود در نماز چون سجده می کرد می نهاد بر زمین و چون بازمی ایستاد بر میداشت از جهت و نورشنت  
و هربانی بر او داد و این برداشتن امام و نهادن وی بر زمین بفضل آنحضرت نبود بلکه خودی آمد وی چسبید و چون سجده  
سیرت می یافت بر زمین تا گویند که این فعل کثیر بود در نماز و ظاهر آنست که این نماز نقل بود و الله اعلم در روایت  
از نقاوه که چون گفته نجاشی ایستاد آنحضرت و خدمت کرد در ایشان را پس گفتند صحابه یا رسول الله ما بسنده ایم با کذا را تا  
خدمت کنیم ایشان را فرمود ایشان اگر ام میگردند اصحاب و من دوست میدارم که مکافات کنیم ایشان را و این حکایت  
در باب اضع نیز گذشته است وقتی دیگر اخت آنحضرت از رضاعه گنام وی بسیار بود و تربیت فرمودت میکرد آنحضرت

و صلح از آنست

را با مادرش جلیله اسلام آورد ذکر کرده است اورا این اشیر در صحایات آمد نزد آنحضرت در بندیان هواریان و  
 شناسانید خود با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت برای اورا در مبارک خود را و فرمود اگر دوست داری اطاعت  
 کن نزد من کرم و محبوب تا بر خود دار و بهره مند گردانم ترا بال یا باز برگرد بسوی قوم خویش پس اختیار کرد وی نعم  
 خود را پس تمسح گردانید اورا و ابو الطیفیل گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و من کودکی بودم ناگاه پیش  
 آمد زنی و نزدیک شد با آنحضرت پس گسترانید آنحضرت مران زن اردای خود را و نوشت آن زن بران پس گفتم من  
 کیست این زن گفت که ما و ملاوت که شیر داده اورا و ظاهر آنست که جلیله باشد و این عبد البر در سبب گفتم که جلیله بود  
 و گفته اند که آنحضرت را هشت زن شیر داده اند تا این کدام یکی از آنها بود و الله اعلم و از عمر دین السائب آمده که بر  
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم هشتت بود روزی پس پیش آمد پدر آنحضرت از رضاع بیگند برای می جامه خود را پس  
 آنروز بستر و پیش آمد مادر وی پس بنهاد برای وی گوشه جامه از جانب دیگر نشست آن زن بران بعد از آن  
 بر آله و گذر رضاع پس خاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش نشاندا و را پیش خود میفرستار آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم بسوی ثویبه مولاة ابولوط که مرضه وی بود و صلا از طعام و سکوت و چون در ثویبه پرسید که بیچکس این  
 قرابتیان می باقیست گفت بیچکس نیست و در حدیث خدیجه رضی الله عنها آمده که گفت مرا آنحضرت را ابشر فوالله  
 لا یحزنک البه باء انک لتصل الرحم و تحمل الکمل و تکسب المعدوم و تقری الضیف و تعین علی نواب الحق صلی الله  
 علیه و آله و سلم و وصل در بیان صلح امانت حضرت صدق بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم امین  
 مردم و عادل اعطف و اصدق ناس که اعتراف میکردند بدان دشمنان و بیگانهگان پیش از نبوت اورا محمد الامین  
 نام میکردند این سخن گفته امین بجهت آن نام مبارک شد که جمع کرده شد در وی اخلاق صالحه و در قول حق بماند  
 سلطان ثم امین اکثر مفسرین بر آنند که مراد محو است صلی الله علیه و آله و سلم کذا قال فی الشفاحه و چون اختلاف کردند  
 قریش که چهار قبیله بودند نزد بنار کعبه در نهادن حجر بجای او که کدام قبیله بنهد اتفاق کردند که هر که نخست در آید  
 وی حکم کند بعد بدان راضی باشیم ناگاه آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند این محمد است این امین است  
 هر چه حکم کند راضی باشیم آنحضرت روای طلبیده حجر را در میان آن نهاد و هر چه در گوشه در آید است این چهار  
 کس او خود حجر را بدست مبارک گرفته بر جای آن نهاد و این پیش از نبوت بود در سال تولد فاطمه زهرا رضی الله  
 عنها و پیش از زمان اسلام حکم میساختند قریش آنحضرت را و فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم  
 الامین فی السما و امین فی الارض و روایت است از علی رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنه الله علیه با آنحضرت صلی

وصل در بیان صلح امانت و هفت و صد سال

۱۰

علیه و آله وسلم تا کذب نیکم ترا صریح گوئی و ایم ترا و نیستی تو در ما کذب لیکن ما کذب نیکم چیزی را که آورده تا آنرا  
 از دین این سخن بیاورد و نامعقولست و تناقض است از آن ملعون چه هرگاه شما صادق میدانید او را در هر چه گوید  
 تصدیق کنید دیگر این عناد و استکبار چیست پس سواد و احتیال این آیه را فایده لایکذبونکست لکن انظالمین آیات بعد  
 بحدیث این آیه را تفسیری و بگتر است که پروردگار تعالی بفرماید که ای محمد کافران ترا کذب میدانند و لیکن این  
 آیات خدا را انکار میکنند یعنی تو فارغ باش و غم مخور کار ایشان با من افتاده است من ایشان را سزا میدهم چنانکه  
 جماعه غلامی خواجه را اید میدهند و آزار میکنند پس خواجه با غلام میگویی کار ایشان ترا آزار میدهد و اینها میکنند  
 من میکنند من انم و ایشان آورده اند که اخس بن شریق ملاقات کرد با ابو جهل از روز بدر و گفت یا اباالحکم نیست  
 اینجا خبر من تو که بشنود سخن را خبر ده و از محمد اللهم صل علی محمد و علی آلک که وی صادق است یا کاذب پس گفت  
 آن ملعون اسد بدستی و راستی محمد صادق است هرگز دروغ نگفته است سوال کرد هر قل از ابوسفیان آن حدیث  
 که سوال کرده است از احوال او صاف بحضرت و استدلال کرده بدان بربوت وی صلی الله علیه و آله و سلم آیا در  
 شما که متهم میداشتید بکذب خبر در اینحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از آنکه گوید این سخن یعنی عوی  
 گفته گفت ابوسفیان اسد هرگز دروغ نگفته است وی گفت هر قل پس چون باشد که با خلق جزایستی نگوید و برخدا  
 دروغ بندد و این حدیث هر قل شومندترین چیز است در معرفت امارات نبوت در اول صحیح البخاری مذکور است  
 در شرح مشکلات ترجمه و بیان آن کرده است در کتاب الجهاد و در باب کتاب الی الکفار و درین کتاب نیز در باب  
 ارسال رسل مذکور گرد و انشاء الله تعالی و گفت نصیرین الحارث مرقیش با تحقیق بود و در بیان شجاعان  
 و ضعیفترین شهادت در افعال و صادقترین شهادت افعال عظیمترین شهادت آن زمان کردید و در شما در بنا گشت  
 او پیری را آورد وی شما را انچه آورد یعنی از دین ملت گفتید شما که سحر است لا والله وی سحر نیست این  
 کافر بود و پرده بر او باو نشسته اما عاقل بود و انصاف داشت و دیگر انرا پرده غلیظ بود و گاهی آن نیری افتاد و  
 باز غلیظ تری نشست و دید بن المغيره که از روم سار کفار قریش است ابر با قران شنیدی و بگریستی و گفتی چنین  
 و انهم که این کلام بشیر و ساخته آدمیان است این کلام را بشیرینی و دل نشینی است که هیچ کلام دیگر نیست ان  
 طلاوة و طلاوة و فی الصراح طلاوة بفتح و الضم خوبی و پذیرایی دل جارش بن عامر از مشرکان بود که گریه میکرد  
 آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم پیش مردم و چون خلوت می کرد با اهل بیت خودی گفت و اسد محمد از اهل  
 کذب نیست اما ابو جهل روزی نزد آنحضرت و مصافحه کرد و گفت یا مصافحه می کنی تو با محمد و گفت او بد تحقیق

میدانم که محمد پیغمبر است ولیکن کی بودیم ما متابعت کننده مری عهد مناف ما و مشرکان چون میدیدند حضرت  
را صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و اندوی پیغمبر است حال مشرکان این بود و اهل کتاب از یهود و نصاری  
خود علم بودند بر سالت وی و یقین میدادند آنحضرت را یغیر فونده کما یغیر فون اینبار هم و پشت به پشت منتظر بفرمودند  
آن زمان نشسته بودند در وقت موت وصیت نامه می نوشتند به پسران که چون صدیا بنید پیغمبر آخر الزمان اسلام  
ما رسانید و گوید که ما را شتیاق تو جان ما ایم سلام ما پذیر و ما را از غلامان خود مان آورده اند که چون تیج بضم تار  
و تیج مشدوده موصد کله لو کیدین بود و مسلمان بود و قوم وی کافر و آنحضرت فرموده است میدانم که تیج بنی ایم  
بود یا نه بعدینه آمد جا که همراه وی بودند بر یاقن نشان پیغمبر آخر الزمان درین طره کرده اقامت کردند و تیج  
و خود امنت که ایشانرا از صحبت خود مواف داشت بقونی انصار از اولاد ایشانند چون این ظهور یافت بطلت  
ایا و کفر و مانده امون باسد من الخذلان اما عنت که معنی پارسای از برایم و فی القاموس عنت گفت عمال ایل و  
لا یکل وجود و کمال این جهان حضرت پیغمبر زبان بیان کرد و در جای که عصمت آمد و در حدیث آمده است  
مس کرده است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست پیچ زنی را که مالک نیست در او این یک جبارتی است که  
بیان عنت پارسای اهل عرف و عادت می گویند فالاحقیقت عنت آنحضرت و تمامه اخلاق وی بالاتر است  
از آن که بیان توان کرد و صفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصدق ایچو مگر گزشت است و اما عدل خواه معنی  
عدالت و جاد گستری گیرند و خواه معنی اعتدال و بی نظافت و اخلاق دارند مساوی آنچه در ذات شریف آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم بود تمیز نیست و گیار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مالی قسمت میکرد و زود انصاف بود  
که یکی از بنی تمیم بود گفت عدل کن در دایمی آنکه گفت ایچو بیکی عدل نیست حضرت فرمود صلی الله علیه و آله  
و سلم زای بر تو اگر من عدل کنم دیگر کی عدل خواهد کرد این قصه طویل است اما بهاس میبرد که اما آنکه علم نمود  
گفت قسمت کرد کسری ایام خود را و گفت روز با وصاحت برای خدایت من در برابر برای شکار کردن و در  
بهان برای شراب خوردن و روزا آفتاب برای علاج خلق بر آوردن گفتند تمیم کسری داد بسیار است و زای  
ایشان درین خود کجا بود ولیکن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تجربه کردند خود را به جز و جزوی برای حیانت  
خدای و جزوی برای اهل و عیال و جزوی برای خاصه خود باز این جز و را قسمت کرد میان خود و میان مردم  
و حوائج ایشان و بیان این در آفتاب علیه شریف گذشت و ذکر کرده است ابو جعفر طبری از علی رضی الله  
عنه گفت گفت آنحضرت که قصد کردم من پیغمبری از آنچه اهل جا بلیت عمل میکنند جز و را به هر بار عائل شد

در بیان اخلاق





گشوده باشد و گفت عائشه رضی الله عنها که حدیث میگردانند آنحضرت چنانکه اگر کسی میخواست که بشمارد کلمات  
 را می شمرد و در حدیث جابر رضی الله عنه آمده که بود در کلام آنحضرت ترتیل و ترسیل فی الصراح ترتیل همواره  
 و آرمیده و پیدا خواندن قوله تعالی و ریل القرآن ترتیلا و ریل مفتوحین سخن همواره و ترسیل نیز نزدیک با معنی است  
 و در رساله تجوید تحقیق این معانی کرده شده است و در حدیث ابن ابی دانه آمده که بود سکوت آنحضرت بر چهار چیز  
 علم و مدد و تقدیر و فکر و ضحک وی صلی الله علیه و آله و سلم تبسم بود و ضحک اصحاب نیز در حضرت وی تبسم بود  
 جهت توقیر و تعظیم و اقتدار و اتباع وی بود مجلس شریف وی مجلس علم و میا و خیر و امانت بلند  
 کرده نمی شد در وی آواز و ذکر کرده نمیشد و روی قیج و چون تکلم میکرد در سر فرو می افکندند اهل مجلس گویند که  
 سرهای ایشان پرندگانند نشسته که اگر سر بردارند پریده میشوند و صاحب شفا این حال بصحاب را مخصوص و معتقد  
 بحال تکلم آنحضرت ذکر کرده و در کتب دیگر مطلق آمده که حال صحابه در مجلس شریف این بود و در حدیث دیگر آمده که  
 ابو بکر رضی الله عنه در پیش آنحضرت سنگریزه در دهان گرفته می نشست تا دم تواند زد و سخن کرد و نظر بر جمال آنحضرت  
 و در خسته رابطه محبت را نگاه میداشت و کیفیت مشی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان حلیه شریف سلویم  
 که بود قابل اضطراب و کسل و حالت بود از مروت آنحضرت بود نهی از نفع در طعام و شراب امر با کمال از آنچه پیش اکل  
 و امر بسواک و پاک کردن و پاکیزه داشتن بر اجماع صحابه است که میان اساجع در واجب بود و اساجع  
 مفصل اساجع که متصل انامل است بعد از آن بر اجماع بعد از آن اساجع و سیرت آنحضرت بهترین سیرت بود و در حدیث  
 ابن مسعود آمده که خیر الحدیث کلام الله و غیر الهدی هدی محمد و آنحضرت دوست میداشت طیب و بوی خوش را و آنجا  
 میکرد آنرا و ترغیب میکرد دیگران را بر آن وی گفت حبلی من یناکم النساء و الطیب جعلت قرة عینی فی الصلوة دوست  
 گردانیده شد است بسوی من بوی خوش و زمان یعنی حق تعالی محبوب ساخته است من با اختیار و کسب از او  
 میدارم و گردانیده شده است قرار دارم بجای چشم من یا سردی و خشکی چشم من در نماز و گفته اند که شادی و سیرت  
 چشم روشنی و خوشدلی که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز یافتی و ذوقی و شهودی که در بیعت یافتی در حج  
 عبادت و هیچ وقت نیافتی و قرة العین کنایت از فرح و سرور و دریافت تصور و فورینیه است مشتق است از  
 قرینت قاف یعنی قرار و ثبات چه دیده بنظاره محبوب آید و بیدار و آرام گیرد و بر است و پیر بگرد و در حالت  
 سرور و خوشحالی ساکن بر جای خود بود و بنظر غیر محبوب پریشان هر جانب نگران و در حال غم و خوف گردان  
 در زبان باشد در هر چه که اندی نیشی علیه من المعتمد دلیل آنست یا مشتق است از قرینت قاف یعنی سردی

در روی

در سر وی چشم ولذت وی در شاهانه محبوب بود و گرمی و سوزش در دین اختیار و لهذا در اقره العین خوانند  
 تا که گفت فی الصلوة و نگفت الصلوة اشاره کرد بانکه سرور و آرامش وی بمشاهده حق است که بحکم کائنات تراه در  
 نماز او را حاصلست نه نفس نماز یا ثواب و جزای آن چه نزد مشاهده تمام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق است  
 اگر چه نعمت اوست و فضل او و فرج بفضل و نعمت حق نیز مقامی عالیت چنانکه گفت قل بفضل الله و رحمته  
 فبذلک یظفر حوا و دون مقام مشاهده مفصل و نعم و فرج و سرور با اوست و مقام آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم اعلی و ارفعست و باینجهت فرمود فیظفر حوا و گفت فلنفرج ما خطاب بانحضرت باشد تنبیه بدانکه این کلمه که در کلام  
 شد جزو این حدیث است که حبیب الی الطیب و النسا و جعلت قره عینی فی الصلوة صاحب مشکوة گوید که این حدیث  
 را احمد و نسائی از انس روایت کرده اند و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط صغیر فروعا آورده و  
 همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکمال در سدرک نیز آورده اند بدون لفظ جعلت و گفته که صحیح است  
 بر شرط مسلم و نزو نسائی از انس بطریق دیگر زیادت لفظ من الدنیا آمده و بسیاری از محدثین با پیوسته روایت  
 کرده ابن قیم گفته که روایت کرد او را احمد در کتاب زهد زیادت لطف و آن اینست که اصبر عن طعام و الشراب  
 و لا اصبر عنهن و گفت سخاوی و اما آنچه مشهور شده است در حدیث از زیادت لفظ لث و قوف نیافتم بر آن  
 مگر در دو موضع از احیاء و در تفسیر آل عمران از کشف و ندیم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث وجود  
 مزید تغییر و تقشیر و تصریح کرده با معنی از کسی گفته وارد نشده است در حدیث لفظ لث و زیاده آن محلت  
 معنی را چه صلوة از دنیا نیست اگر چه توجیه کرده اند آنرا و شیخ ابن حجر عسقلانی در تخریج راضی گفته که مشهور شده  
 بر زبانها زیاده لفظ لث و نیافتم این لفظ را در شی از طرق او و ولی الدین عراقی در ممالی خود نیز گفته که لفظ لث  
 در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة از امور دنیا نبوده اتقی کلام السخاوی پس معلوم شد که اصل حدیث  
 که اتفاق آنکه بر آن است باین لفظ است حبیب الی الطیب و النسا و جعلت قره عینی فی الصلوة و این اشکال  
 است و در بعضی طرق من الدنیا یا من دنیا کم آمده و در بعضی کتب لث نیز آمده است و اگر کسی ازین باشد  
 نیز اشکال ندارد و اما اگر هر دو باشد چنانکه بر زبانها میگردد و اشکال دارد و در توجیه آن گاهی میگویند که مراد بودن  
 از دنیا بودن و در دنیا وجود آن درجات این عالم است پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مراد هر چه  
 خوش آمده و از آن از جمله امور طبقه دنیا و نیست و رسوم امر اختیاری دینی و گاهی گویند که رسوم از امور دنیا و نیست  
 بلالت و سلامت و ذکر نکرد عدل کرد از آن با هر دینی بر طریق تمیل و دفع توهم آنکه در لذت و محبت طیب و مسامحت نسائی

منهک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و تواند والد اعلم که امر ثالث که درین حدیث ذکر آن نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است که لم یکن احب الیه صلی الله علیه و آله و سلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانکه در حدیث عائشه آمده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام نسیار و طیب پس یافت از آن و چیز را دنیا یافت یکی ایافت نسا و طیب یا یافت طعام را رواه احمد و والد اعلم و حصل در بیان زهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احادیث و اخبار در ذکر این سیرت و صفت کمال آن در ذات کامل الصفات آنسر و بسیار است و بس است در تفصیل وی از دیو احوال از زهرت آن بانکه روی آورده بود بتماها بوی و بیایی میرسد فتوح آن که تا وقت وفات زنده می گبر و بود زنده بود و زنده عیال می صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه دعا میکرد وی صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اجعل زرق آل محمد قنیا و با و بود اکتفا بقوت و قناعت بدان سلاح جنگ گرد و تا وقت وفات بحال آنکاک آن نشد و اینهمه بسبب زهد و سخاوت و ایثار بود و از عائشه آمده است که گفت سیر نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سه روز بیایی از زمان ما گذشت از بیعالم و در روایت دیگر آمده از زمان بود و روز بیایی و اگر سخاوت میداد وی را خدا تعالی چیزیکه در نیال نیابد در دوزخم نگیرد و در حدیث دیگر آمده سیر نشد آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از زمان زنده تا آنکه وفات کرد خدا را و گفت عائشه نگذاشت رسول خدا همی و نه دیناری و نه شاقی و نه بعیر را و در حدیث عمر و بن الخطاب آمده که نگذاشت مگر سلاح را و بعله و زمین را که گردانیده بود آنچه گفته عائشه صلی الله علیه و آله و سلم و یافقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود در خانه من چیزی که بخورد او را جگر داری مگر نصف کیل از جو در طاق خانه افتاده و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابدستی عرض کرده شد بر من که گردانیده شود برای من بطحا که طلا پس گفتم من لا یارب مگر دان اینچنین گرسنه می شوم روزی و سیری شوم روز دیگر پس روزیکه گرسنه می شوم تضرع میکنم به سوی تو و دعا میکنم ترا و روزی که سیری شوم حمد میکنم و شامی گویم بر تو در حدیث دیگر آمده است که جبرئیل فرمود آمد بروی صلی الله علیه و آله و سلم و گفت مرا و را که پروردگار تعالی میخواهد سلام ترا و من نزدیکان دوست میداری تو که گردانم برای تو این کوهها را طلا و باشند با تو هر جا که باشی تو پس هر فردا گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت یا جبرئیل دنیا خانه کسی است که نیست مرا و را خانه و مال کسی است که نیست او را مال هیچ میکند آنرا کسی نیست مرا و را عقل پس گفت آنحضرت را جبرئیل ثابت دارد ترا یا محمد خدا تعالی بقول ثابت و از عائشه آمده که گفت تحقیق بودیم ما که آل محمدیم درنگ میکردیم یکماه که نمی افروختیم آتش را و نبود خوراک ما مگر خردا و آب و از عبد الرحمن

وصل در بیان زهد

بن عوف آمده صحفه کبری از طعام نزد وی آوردند پس بگریه درآمد و گفت هلاک شد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و سلم و سیر نشد او و اهل بیت او از زمان جود گفت ابن عباس رضی الله عنهما بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 که شب نیکو را و او اهل او شبهای بیانی گویند نمی یافتند طعام شبانگاه را و از آنس آمده که گفت نخورد رسول خدا صلی  
 علیه و آله و سلم بر خوان نه در سکر چه و پنجه نشد برای می نان تنگ نزدیک گوشت طبعه را هرگز و گفت عائشه رضی الله  
 عنها سیر نخورد آنحضرت هرگز و شکایت نکرد بسوی کسی بود فاقه نزد وی دوست داشته شده تر از غمی و بود که روز  
 می کرد آنحضرت گرسنه وی بسید شکم را تمام شب از گرسنگی کنایت است از شدت جوع و منع نیکو را و او را از روزه آنروز  
 و اگر خواست وی از پروردگار میداد تمامه گنجهای زمین با میوه های آنرا و فرخ میکرد در زندگانی او را و تحقیق می کرد  
 من از بهت شفقت مهربانی بر آنحضرت از آنچه میدیدم حالت او را وی مالیدم شکم او را بدست خود بجهت آنچه بودی  
 از جوع وی گفتم روی خداک یا رسول الله کاشکی پسند میکردی تو از دین بجزی که قوت می شد ترا قوت می بخشید  
 پس گفت آنحضرت ای عائشه چکارست مرا بادینا و چه میکنم من نیار ابراهان من که او لوالعزم از رسول انصبر  
 کردند بر آنچه سخت تر ازین است پس گفتند بحال خود و قدم آوردند بر پروردگار خود پس رنگ داشت خدا با  
 ایشان را و بسیار کرد خواب ایشان را پس می یابم منج در آنکه شرم میدارم که تن آسانی کنم در زندگانی خود پس چه است  
 شوم منج و از ایشان نیست هیچ چیز مجموع پیش من این پوستن به برادران من دوستان من گفت عائشه رضی الله  
 عنها پس اقامت نکرد و نایستاد بعد ازین حکایت مگر یکماه تا آنکه وفات یافت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از  
 عائشه آمده که نزدی افکندنی آنحضرت که خواب میکرد بر آن مگر خیر که آگندنی وی پوست درخت خراب بود و در وقت  
 از حفصه که گفت بود فرارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه وی پلاسی که دوتی می کردیم پس خواب میکرد  
 که کردیم آنرا شبی چهار تا نرم شود پس چون صبح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه چیز گسترانیده بود  
 شما برای من این شب گفتم همان فراش هر شب بود که کرده بودیم او چهار تا فرمود بگذارید او را بحال نخست زیرا که زدی  
 وی باز داشت و از آنرا شب بود که خواب میکرد آنحضرت ایمانا بر سر ریافته شده بر سنی از بزرگ فرما تا آنکه تا به پیش  
 نقش می بست پهلوی سرگیت وی صلی الله علیه و آله و سلم و وصل در بیان خوف و خشیت و خشی طاعت  
 و شدت عبادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خوف و خشیت و طاعت و عبادت آنحضرت بر قدر علم و معرفت  
 او بود بر پروردگار تعالی و تقدس و بحقیقت هر که داننا تر و شناسا تر بجد او و جل است خائف تر و متعبد تر از بهجت  
 فرمود حق سبحانه و تعالی انما خشی الله من عباده العباد و در حدیث بخاری آمده که گفت ابو هریره میگفت رسول خدا

اصح از این است  
 بسبب  
 صحفه کبری  
 بزرگ اصحاب  
 که در شب  
 سوسه دار  
 کباب خود که  
 آن نوزاد آن  
 کینه  
 کت  
 بجهت  
 در کف  
 و آنکه بسیار  
 خیر تر  
 نایستاد  
 من لازم  
 وصل  
 در وقت  
 و خشی طاعت

صلی الله علیه وآله وسلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من کم بخندید و بسیار کم می گریه و در روایت ترمذی ابن زیادت  
آمده که فرمودی بنیم من آنچه نمی بینید شما می شنوم آنچه نمی شنوید شما و فرمود اطلت السماء و من لدن ان ناطق فرمود  
آواز میکند آسمان منرا و راست مراد را که آواز کند و اطمینان از پالان و نالیدن شکر کرده و آواز کردن آسمان بجهت  
کثرت آنچه در دست از ملائکه و گران آنها و این گنایه است و شملت در بیان کثرت اگر نباشد آنجا اطمینان فرمود  
نیست بجای چهار انگشت در آسمان مگر که نهاده است نوشته جهه خود را سجد کرده کتفه مرخدا بر او در روایت دیگر  
آمده است که فرمود بخدا سوگند اگر بماند چیزی که میدانم من کم خندید و بسیار بگریه و لذت بگیرد بزبان بر و شما  
و بر ایند بسوی زمینها و بلند یها و راهها و فریاد کنید و بنالید بسوی خداستعالی و بلند کنید آواز بار بار با اینی من  
بقوت صبر و تحمل بر میدارم یا را نزا و اگر شما دایند برنی تا بید گفت ابو ذر رضی الله عنه که راوی این حدیث است  
هر آینه دوست میدارم که من درختی می بودم که بریده می شد و در روایتی آمده است که گفته اند صحابه چه می شنید  
تو یا رسول الله فرمودی بنیم بهشت و دوزخ را پس جمع کرد و حق تعالی او را میان علم الیقین و عین الیقین باخشیه  
قلیه و استحضار عظمت الهیه بروجهی که نبود هیچکس با و در حدیث دیگر آمده است که با سیاد آنحضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم در نماز چند آنکه بیاماسید پایا مبارک او پس گفتند صحابه اینهمه تکلیف و محنت برای چه میکنی یا  
رسول الله و حال آنکه آمرزیده است خداستعالی آنچه پیش رفته است از گناهان تو و آنچه پس آمده فرمود آیا پس نیاشتم  
بنده شاکر و شکر آن نکنم که آمرزیده شدم و گفت عائشه رضی الله عنها بود عمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
همیشه و پیوسته کدام یکی از شایطانت وارد آنچه داشت وی صلی الله علیه وآله وسلم و خوف بن مالک گفت  
رضی الله عنه بودم من یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی پس بیدار شد آنحضرت و مسواک کرد و وضو  
ساخت و بایستاد و نماز پس ایستادم من نیز با وی پس استسلاح کرد بسوره بقره پس نیکدشت بآیه رحمت مگر آنکه  
توقف میکرد و سوال میکرد و در میخواست از خدا رحمت را و منی گذشت بآیه عذاب مگر آنکه توقف میکرد و پناهیست  
بخدا از عذاب وی پس نزلان رکوع کرد و بعد قیام می گفت سبحان منی الجبروت و الملكوت و العظمه و الکبریا  
پس برداشت سر از رکوع و ایستاد مثل آن و گفت همچنین پس ان سجده کرده و گفت مثل این نشست میان  
سجدتین مانند آن و گفت مانند آن و خواند بقره آل عمران نسا و آمده را و گاهی قیام میکرد و تمام شب بیک آیه و  
در روایت آمده است که این آیه بود ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزيز الحكيم مقصود عن  
حالات در خواست مغفرت ایشان بود و آمده که آنحضرت نماز میکرد و شکم آنحضرت را آواز میبود همچو آواز جوشیدن آب گسین

و در بعضی روایات چو آواز آسپاد در حدیث ابن ابی الباقه که بود آنحضرت که پیاپی می آمد بروی غمها و پیوسته  
 میرسید بروی اندوهها و نبود در او آسایش و گفت که من استغفار میکنم خدا را در روزی هفتاد بار و در هر بار  
 صد بار و اینهمه غم و محنت و اندوه استغفار بجهت امت بعد از من بود دیگر نیز گفته اند که در رساله مرجع البحرین ذکر  
 کرده شده است و از علی رضی الله عنه روایت کرده که پرسیدم رسول خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم از طریق  
 وصال می فرمود المعرفه را سبلی و المعقل اصل دینی و الحب سببی الشوق مرکبی و ذکر الله فی الشفقه  
 کثری و الخیر رفیق و العلم سلامی و البصر دایمی و الرضا فنیقی و العفو فخری و الزهد حرفی و الیقین حقیقی  
 و الصدق شفیقی و الطاعة حسی و الجهاد خلقی و قرة عینی فی الصلوة و ثمره فلوادی فی الذکر و غمی لا اجل  
 امتی و شوقی الی ربی و وصل در صحیح البخاری از عطاء حدیث آورده جامع در اکثر اخلاق آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم را گفت و صفت کرده شده است آنحضرت بعضی صفات او که در قرآن مذکور است که یا ایها  
 اناس انزلناک شاهد او همیشه او تزییر او حرز الامیین آگاه باش ای پیغمبر در سببیکه ما فرستادیم ترا گواه بران کتابی  
 که فرستاده ایم ترا بر ایشان بتصدیق و تکذیب ایشان نجات و ضلال ایشان و بشارت دهنده مرطبانان و  
 ترساننده عاصیان و پناه در میان را که در او بدان عرب اند آنحضرت از قوم ایشان بود فی الصراح مرزجانی  
 استوار است همدی در سوسنی تو بنده خاص منی که حقیقت این مقام و کمال این مرتبه جز ترا نسزد و فرستاده منی بسوی  
 کافه خلق سمیتک المتوکل نام کردم ترا متوکل که تمام کلمه بار خود را بمن سپرده و مطلق از حول و قوت خود برآمده  
 و در همه کارها بمن متولی امر تو شدم پس لفظ و لا یظلم ای چنین بنده که نیست درشت خود سخت گو و لا یسحاب فی الاضلال  
 نه آواز بلند کننده در بازار با قید بازار اتفاق است که بیشتر و ما سخا آواز بلند شود و در معنی مراد اجتناب از  
 در آمدن بازار است که جایگاه دنیا و کارها را نیست در ضرورت رفتن در وی لایق حال اهل آخرت نیست  
 و لا ینفع السیئه بالسیئه و در میگویند بدی با بدی یعنی جزای بدی نگیرد با گریه در است شرح اگر از اندازه بیرون  
 ولیکن معفو و یغفر لیکن در میگزارند وی پوشد وی آرزو بلکه احسان میکند چنانکه جای دیگر امر کرده است قبول خود او شکر  
 ہی احسن السیئه و لا یقبضه الله حتی یتیم به الله العو جابرونی میراند او را خدا تعالی تا آنکه راست میکند بسبب است که را  
 بان قبولوا الاله الا الله محمد رسول الله است این گفته است و بیخ به اینها عمیاد می کشاید و بنیاد میگردد بوی چشمهای  
 که در راهها و اوصاف و طویا فلان و گوشه های گریا و لهلای پوشیده در پرده جل را در بعضی طریق این حدیث نیاده آمده که گفت  
 و یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل یسأل الله کل عمل

و وصل مرجع البحرین  
 و صلی الله علیه و آله و سلم  
 و صلی الله علیه و آله و سلم

خلق کریم و می بخشیم او را بر خوی نیک و اجعل السکینۃ لباسه والبر شعاره و میگردد انم آرام و آهستگی را پوشش  
 وی و محیط بوی و میگردد انم نیکی را علامت و مانند جامه درونی که بوی بچسبند و تقوی صمیمه و میگردد انیم بر سر  
 نهانی دل وی چون اصل تقوی در دل میباشد و لهذا فرمودند التقوی هنا اشارت بسینه کرد و تعبیر کرد از وی بصمیم  
 و اضمار در دل پنهان داشتن سخن و احوال معقوله و میگردد انم حکمت معقول آن و حکمت دانستن احوال اشیا چنانکه  
 در نفس الامر است و معنی راست کرداری و راست گفتاری تیر آمد و الصدق و الوقایطبیعه عمومی گردانم راستی را در  
 بسپردن عهد را طبیعت وی و العفو و المعروف خلقه و میگردد انم عفو و نیکی را خوی می و العدل سیرت و حکمت  
 شریعتیه و الهدی امامه و الا سلام ملته و میگردد انم عدل اسیرت وی و حق را شریعت وی و هدایت را پیشوا  
 وی و اسلام را دین وی و احمد اسم و احمد نام اوست و آنحضرت در امم سابقه محمد و احمد هر دو نام دارد و او را  
 به بعد الصلوات و راه راست می نمایم بعد از گمراهی و اعلم به بعد الجاهل و دانامی گردانم بوی بعد از نادانی  
 و ارفع به بعد الخالقه و بلند میگردد انم بوی خلق را بعد از فرو افتادن ایشان و اسمی به بعد النکره و بالامی برم و  
 شناسای گردانم بوی جماعه را بعد از جهل و ناشناسی و اکثر به بعد القلته و بسیار میگردد انم  
 ایشان را بعد از سکه و اسغنه به بعد العیلته و غنی و سبب نیاز میگردد انم بوی مردم را بعد فقر و  
 احتیاج و الف به بین قلوب مختلفه و ابواب متشبهه و امم متفرقه و تالیف می کند بوی بیان دلها می مختلف و  
 رایهای پراکنده و امتهای متفرقه و اجمل امته خیر است از خیرت للناس می گردانم امت او را بهترین امتی که بر زمین  
 آورده شده است برای دم صلی الله علیه و آله و سلم و علی آله و اصحابه اجمعین **باب سوم در بیان**  
**فضل و شرف آنحضرت** صلی الله علیه و آله و سلم که بایات قرآنی ثابت شده و باخبار صحیحیه  
 ثبوت پیوسته آنچه در قرآن از تعظیم امر و اعلال نشان و تنویر قدر و مدح و تناسی آن نبی کریم تصریح و اشارت واقع  
 شده اول دلیل و شاهد صدق است بر رفعت محل علوم مرتبت و عظمت شان و حفظ ادب وی صلی الله علیه و آله  
 و سلم و دلالت دارد بر آنکه هیچ مجدی برابر مجد وی و هیچ قدری مساوی قدر وی نیست و چه عظیم بود قدر کسیکه  
 پروردگار عالم در باب عرش عظیم مدح او کند و شامی او گوید و بحقیقت تعاصیل صفات و مراتب درجات وی  
 صلی الله علیه و آله و سلم که در کتاب مجید مذکور است از حد حصر و احصای بیرون است و اول آیات که خبر میدهد و ثبوت  
 می بخشد وجود رسالت و شفقت و رحمت وی بر امت ان کریمه است لقد جاکم رسول من انفسکم عزیز علیکم  
 حریص علیکم بالمؤمنین روف رحیم تحقیق آمد شمارا بیه خبری از ذاتهای شما و از جنس شما که می شناسید مکان و

باب سوم در بیان فضل و شرافت

حکایت



محل صدق امانت او را که هرگز منتهی نشد بکذب در میان شما و می شناسید چندان و ما در آن او را که همه اشرف  
و افضل و این عرب و طاهر و مطهر بود و ذکر در ایشان سفلح و اجناس جاہلیت نبود چنانکه فرمود اخراجت من  
الاصلاب الطاهرة الى الارحام الطاهرات و می بیند شرف ذات و محامد صفات و عظام اخلاق  
و محاسن افعال او را بعد از آن بعضی صفات کریمه او را بیان می کند و می گوید سخت دشوار است بر او آنچه  
مشقت اختیار شما و زیان کند در دنیا و آخرت شما و غایت حرص و نهایت محبت دارد بر شد و هدایت شما و کمال  
رافت رحمت و شفقت و مهربانی دارد بپوستان و جای دیگر فرموده لعن من بعد علی المؤمنین اذ بعثت فیهم رسولا  
من انفسهم و فرمود هو الذی بعث فی الایمین رسولا منهم و قول می سبحانه کما ارسلنا فیکم رسولا منکم الایات و  
فرستادن رسول از جنس ایشان داخل قریب است در تائیس و تصدیق و ایمان اقبال و امتنان گفت امام جعفر  
سلام الله علیه و علی آبا بیا کرام و انت خدا تعالی عجز خلق را از معرفت و طاعت خود خواست که تعریف  
تعلیم کند پس پدید آمد میان ایشان مخلوقی را از جنس ایشان و پوشانید او را از صفت خود رحمت و رافت را و ما  
او را پیغمبر صادق و رسول بحق ناطق و گویانید طاعت او را طاعت خود و موافقت او را موافقت خود فرمود من  
یطع الرسول فقد اطاع الله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین انشی کلام الامام پس گشت وجود ذات او شامل و  
صفات او رحمت بر خلق پس آنکه رسید او را از کتاب رحمت او نصیبی نجات یافت در دنیا و آخرت از هر گروه  
و حاصل گشت و فائز شد بهر محبوب کذافی التفا و ازین تقریر مفهوم میگردد که مراد بودن آنحضرت صلی الله علیه  
و آله و سلم رحمت بپوستان آنست که آنحضرت مطهر و مصدر رحمت است و اگر یکی بجلت انکار و غنایار و استکبار  
و گرفتار بندت عقاوت و ضلالت و حیران خذلان مانده ظلم بر خود کرده باشد در ارسال او برای رحمت زیان  
ندارد چنانکه آفتاب برای روشنایی عالم پدید آمده اند و اگر یکی پرده ظلمت بر روی کشد و بدین نور  
استنیر نگردد و پدید آید آن آفتاب برای نور خلق و تصور نبود این تقریر بطریق توجیهی است که در قول می  
سبحانه و ما خلقت الجن الا لایعبدون گفته اند که پدید آمدن ایشان را بر صورتی که توجیه است بسوی عبادت  
و صانع و مستعد است مر آنرا جهت ترکیب عقل که مانع است از غلبه شهوت و غضب ایجاد اسباب آلات  
و اجسام مفاده و سایر اسباب عبادت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحمت است مومنانه را با فضل  
و سایر ناس را با لقوة و بعضی عام دارند و بالفعل رحمت شما را چنانکه گویند مومن با رحمت است بهدایت  
و منافق با رحمت است با مان از قتل و کافر رحمت است بتاخیر از عذاب و تعمیل آن در دنیا و قتل و عذاب